

# فهرست

۱۳	پیشگفتار : پرفسور شاه عبدالسلام	○
۱۵	مقدمه : مختارالدین احمد	○
۲۷	همچونی از سوز دل آتش به جان داریم ما	۱
۲۸	صافی آئینه ها فرش است در ایوان ما	۲
۲۹	خیمه داغ جنون بر فرق سر داریم ما	۳
۳۰	غنچه ساں در باغ هستی تا نفس داریم ما	۴
۳۱	زان دست حنا بسته خراب است دل ما	۵
۳۲	از عکس توآن دید سراغ وطن ما	۶
۳۳	بس که زد نقش خرابی هر طرف معمار ما	۷
۳۴	گردش زنگ است بیرنگ بهارستان ما	۸
۳۴	به گداخت بسکه گریه دل ناتوان ما	۹
۳۵	با اثر افتاد از بس طالع و اژون ما	۱۰
۳۶	باعث جمعیت دل‌های یارا نیم ما	۱۱
۳۷	حرف حرف سر نوشت خویش می خوانیم ما	۱۲
۳۸	سر به صحرا داده سودای صیادیم ما	۱۳
۳۸	عشق آتشی که زد به دل ناتوان ما	۱۴
۳۹	درین جهان فنا نیستی است هستی ما	۱۵
۳۹	نیست بیرون از دل ما جوشش سودای ما	۱۶
۴۰	سوختن گل می کند نخل شرر ایجاد ما	۱۷
۴۰	دوران کشود فال تحیر بنام ما	۱۸

۴۱	سرگذشت چشم بسمل خوب می دانیم ما	۱۹
۴۱	بالید فتراک تو از بس هوس ما	۲۰
۴۱	بس که طوفان کرد کلفت از هجوم درد ما	۲۱
۴۲	جلوه گرشد در نظر آن قامت رعنا مرا	۲۲
۴۳	دعوی ملک سلیمان نیست شیدای مرا	۲۳
۴۴	بس که می دارد حیا در پرده محجوب مرا	۲۴
۴۵	به عزم توبه به مسجد اراده بود مرا	۲۵
۴۶	نی رنگ گل نه بوی سمن می برد مرا	۲۶
۴۷	ابروی او چنین که ز جامی برد مرا	۲۷
۴۸	زلف تو یاد داد ز مشک فتن مرا	۲۸
۴۹	چه کنم گریه سر کوچه زلفش نرسم	۲۹
۵۰	نیست در راه طلب از بیخودی نقصان مرا	۳۰
۵۰	سینه صافی دست رو بر مدعا باشد مرا	۳۱
۵۱	شکوه نیست بر زبان ما را	۳۲
۵۲	نمی باشد علاج از مال دنیا حرص دنیا را	۳۳
۵۳	محبت بس که افسر دست جسم ناتوانم را	۳۴
۵۴	نصیحت کی دهد تسکین دل آتش سواران را	۳۵
۵۵	بدل کردم به مشت خاک تخت و تاج شاهی را	۳۶
۵۶	چسان دارد کسی در دل خیال نرگس اورا	۳۷
۵۷	دلی باید تهی از خویشتن حرف آفرینی را	۳۸
۵۷	چه باک از سنگ آفتها دل غم پیشه ما را	۳۹
۵۸	خیالش بی طیش نگذاشت در تن استخوانی را	۴۰
۵۸	چسان دارد کسی در پرده حسن بی حجابش را	۴۱
۵۹	بس که زد طوفان حسنش موج در گلزارها	۴۲
۶۰	مشو ایمن به گلزار جهان از غارت سرها	۴۳

۶۱	ندارد چهره ام رنگی ز جوشِ ناتوانی ها	۴۴
۶۲	نمیدانم چه سان در سینه دارم گرمی تب ها	۴۵
۶۳	ای خوشا رسم بینوائی ها	۴۶
۶۴	هواشد معتدل ای نشه پردازان بشارتها	۴۷
۶۴	به نگیرد محو شوق منت اسبابها	۴۸
۶۴	خاکساران را نمی باشد غبار کینه ها	۴۹
۶۵	به دنیا هر که آمد عاقبت دامن کشید این جا	۵۰
۶۶	نمی باشد بجز چاک جگر شرح کتاب این جا	۵۱
۶۷	کبک سودا زده دیوانه حرام است این جا	۵۲
۶۷	نمی باشد کمند و دام رسم صیدگاه این جا	۵۳
۶۸	هر طرف از گل صدبرگ بهار است این جا	۵۴
۷۰	ای جگرها بوسه گاه تیرِ مژگان شما	۵۵
۷۱	بس که لبریز است نعمت از لبِ خوان شما	۵۶
۷۲	نیست لعلش با سخن هم آشنا نازم حیا	۵۷
۷۳	جان من، عمر من، از خانه برآ، زود بر آ	۵۸
۷۴	درد در سینه فراهم کن و درمانِ مَطْلَب	۵۹
۷۴	رسید موسم گل لاله زار را دریاب	۶۰
۷۵	ای که باران را ندیدی در فروغِ آفتاب	۶۱
۷۶	به صیدِ مطلب، اگر شیخ سبحة گردان است	۶۲
۷۷	یاد نگاهش از دل شیدا گذشته است	۶۳
۷۸	به وادی که دلم داد خواه صیاد است	۶۴
۷۹	امروز در سرم سرسودای دیگر است	۶۵
۸۰	بیدرد را حیات به خود آر میدان است	۶۶
۸۱	دلم را از ازل سودای عشق است	۶۷
۸۲	خلق را مرگ در کمین شده است	۶۸

۸۳	گل رخی تا شمع این کاشانه است	۶۹
۸۴	نی گل و نی آشیانی مانده است	۷۰
۸۵	یار را آمدن بر سر من درپیش است	۷۱
۸۶	گرچه از صحبت دل در جگرم ناسور است	۷۲
۸۷	آن زلف سیهه بر رخش امروز چو باز است	۷۳
۸۸	مرا از روسیاهی ها امید است	۷۴
۸۸	تا در پیاله باده گلگون نه مانده است	۷۵
۸۹	اعتبار خلق در خود ناشنا سیهاگم است	۷۶
۹۰	اوصاف خوبی تو چو گو شم شنیده است	۷۷
۹۱	دل ز اربابِ دهر بیزار است	۷۸
۹۱	چمن چمن ز گل سرخ، سرخ پوش شده است	۷۹
۹۲	گرد کلفت يك قلم پرواز اهل جوهر است	۸۰
۹۲	هر کرا دیدم به عالم در غم و فکر زر است	۸۱
۹۳	تحفه باغی و طرفه گلزار است	۸۲
۹۴	مرا ز روز ازل بانصیب خود جنگ است	۸۳
۹۵	آن که در عالم سراپا عشوه و ناز و ادا است	۸۴
۹۷	زیس که هستی ما صرف روزگار فناست	۸۵
۹۸	گشتیم خاک و دعوی روشنگری بیجاست	۸۶
۹۹	هر قطره ز خوتم يك باغ دلکشائیست	۸۷
۱۰۰	دل از شگفته شدن در ملال و بیزاریست	۸۸
۱۰۱	آهی که بردلی نخورد ناکشید نیست	۸۹
۱۰۲	در وادی جنون دل مارا رسیدنیست	۹۰
۱۰۳	عاشقان را جسم خاکی پرده دیدار نیست	۹۱
۱۰۴	رحم گردون بر دل حیرانم از امداد نیست	۹۲
۱۰۵	به دارو گیر فلک گرچه اختیارم نیست	۹۳

- ۹۴ کدام تیغ که خون بسته شکارم نیست ۱۰۷
- ۹۵ آب شد روی زمین بهر نشستن جانیت ۱۰۷
- ۹۶ شب که مجنونم خیال آن چمن رخسار داشت ۱۰۸
- ۹۷ روزی که اشک طوفان بردیده ام رواداشت ۱۰۹
- ۹۸ دل می پرد ز شوق ندانم برای کیست ۱۱۰
- ۹۹ محبت آتش ویرانه کیست ۱۱۱
- ۱۰۰ آتش به جان مهر ز روی چوماه کیست ۱۱۱
- ۱۰۱ نی سیم و زر نه لعل نه مرجانم آرزوست ۱۱۲
- ۱۰۲ دل قطره اشک است چکیدن سفر اوست ۱۱۳
- ۱۰۳ نه تنها کلبه ام شد وادی ایمن زر خسارت ۱۱۳
- ۱۰۴ آرزوی بود دل را باید از دنیا گذشت ۱۱۴
- ۱۰۵ یک صید به دشت یار نگذاشت ۱۱۵
- ۱۰۶ می گریزم به خرابات ز نام تسبیح ۱۱۶
- ۱۰۷ در دست روزگار سفید و سیاه و سرخ ۱۱۶
- ۱۰۸ شیرازه غبار تو از باد بسته اند ۱۱۷
- ۱۰۹ بر سر کوی محبت خاکسارم کرده اند ۱۱۸
- ۱۱۰ دانش آرایان چرا در مانده هوش خوداند ۱۱۹
- ۱۱۱ مستی به دور نرگس مست تمام شد ۱۲۰
- ۱۱۲ پیش تیغش جگر مقابل شد ۱۲۱
- ۱۱۳ دلها ز سیر باغ چو گل باغ باغ شد ۱۲۲
- ۱۱۴ بهار گلشن امکان ز نیرنگ تو پیدا شد ۱۲۳
- ۱۱۵ پیر گشتیم ولی عشق سخن پیر نه شد ۱۲۳
- ۱۱۶ از نهه سپهر امشب بگذشت ناله ما ۱۲۴
- ۱۱۷ به گوش دل ندا آمد که یار آمد نگار آمد ۱۲۵
- ۱۱۸ مگر آن ترک بی پروا پی نخچیر می آید ۱۲۶

- ۱۲۷ چه بلا شوخ دیده می آید ۱۱۹
- ۱۲۸ گرنه صیاد قفس باز مهیا می کرد ۱۲۰
- ۱۲۹ بیا غربت ازین دلچسپ تر شامی نمی بینم ۱۲۱
- ۱۳۰ سیرِ رخسار یار باید کرد ۱۲۲
- ۱۳۱ حاصل زرهیچ در کار دلم تسکین نکرد ۱۲۳
- ۱۳۱ عقل مجنون مرا تدبیر نتوانست کرد ۱۲۴
- ۱۳۲ تا به گلشن آن پری بندِ قبا را باز کرد ۱۲۵
- ۱۳۲ عبث در آرزوی نوجوانان پیر می گردد ۱۲۶
- ۱۳۳ رفت یار از بزم و چشمم بر در و دیوار ماند ۱۲۷
- ۱۳۳ چون بلبلِ که سوی گلستان پرید و ماند ۱۲۸
- ۱۳۴ به خلوت می کشد پیمانها زاهد ازین غافل ۱۲۹
- ۱۳۴ اثرِ طالع عشاق تماشا دارد ۱۳۰
- ۱۳۵ لباس صندلی در سر اگر آن فتنه گر دارد ۱۳۱
- ۱۳۶ تا عرق افشانند از رخ یار از من تاب برد ۱۳۲
- ۱۳۷ خاک مرا اگر به خرابات بو کنند ۱۳۳
- ۱۳۷ دل همی خواهد که شهرِ عقل را ویران کند ۱۳۴
- ۱۳۸ بر عارضِ او موجِ گلاب است به بینید ۱۳۵
- ۱۳۸ خونی که مرا در دلِ داغ است به بینید ۱۳۶
- ۱۳۹ تا چند قصه ز صبامی توان شنید ۱۳۷
- ۱۴۰ نیست دل در برم از شوخی صیادی چند ۱۳۸
- ۱۴۰ دلم اسیر شد، این گلستان مقام که بود؟ ۱۳۹
- ۱۴۱ گوشه گیران که در خواهش باطل بستند ۱۴۰
- ۱۴۱ جماعتی که به صهبای رشک بدمستند ۱۴۱
- ۱۴۱ پس از خزان به چمن ها بهار می آید ۱۴۲

- ۱۴۳ تو ز اسبابِ جهان، دستِ تمنا بردار
- ۱۴۳ در میانِ باغ، آئین است گویا آبِ نهر
- ۱۴۵ دارد از خطِ حسنِ خوبان شوکت و شانی دگر
- ۱۴۶ بس که دارم سینه از دردِ هجران داغدار
- ۱۴۷ من ز لوحِ عشق، شد عمری سبق خوانم هنوز
- ۱۴۸ مرده ام اما اسیرِ چشمِ نمناکم هنوز
- ۱۴۹ حاصلِ ساغرِ پرستان داغِ حرمان است و بس
- ۱۴۹ دیده ام چشمِ سیاهی که چرس
- ۱۵۰ بود گریانِ بس که بهرِ دیدنِ گلِ در قفس
- ۱۵۱ بوالهوس در بزمِ خوبان گر نباشد گومباش
- ۱۵۲ نی چون گهر به چشمِ صدف آرمیده باش
- ۱۵۴ ای دل از فکرِ جهان فارغ باش
- ۱۵۵ عافیت خواهی به کنجِ خلوتِ دل تنگ باش
- ۱۵۷ به سیرِ باغ، دلم را نوید دادِ سروش
- ۱۵۷ بتی دارم که می نالد فلک از طبعِ ناسازش
- ۱۵۸ می روم ای دوستان بادیدهٔ نم زیرِ خاک
- ۱۵۹ دی سوی گلستان مرا شد چو گذار یک به یک
- ۱۵۹ بلبل بی بال و پردازد هوس بر شاخِ گل
- ۱۶۰ سرو را دید چو دی در برِ قمری بلبل
- ۱۶۱ ناله سرکرد بر احوالِ سمندر بلبل
- ۱۶۲ لله الحمد چو گل تا به گلستان رفتم
- ۱۶۴ گرد می بی تو به گلگشت گلستان رفتم
- ۱۶۵ تا ز چشمِ اهل معنی یک نگاهی یافتم
- ۱۶۶ یار را نام خدا باز به بر یافته ام

- ۱۶۸ در بحر آتشی زده سر تخته پاره ام ۱۶۷
- ۱۷۰ دل را که در هوای تو دیوانه کرده ام ۱۷۸
- ۱۷۱ کشته تیغ نگاه چشمِ جلاّد تو ام ۱۶۹
- ۱۷۲ در خیالِ وصالِ یارِ خودم ۱۷۰
- ۱۷۴ ما خوشه چینِ خرمنِ هر بوالهوس نه ایم ۱۷۱
- ۱۷۵ در جهان چشمِ طمعِ دوخته ایم ۱۷۲
- ۱۷۶ خون غرق چون بکند شمشیرم ۱۷۳
- ۱۷۸ کجایک مشکل دل می شود آسان ز تدبیرم ۱۷۴
- ۱۷۹ ز انتظارت ای صیاد آن چنان گرفتارم ۱۷۵
- ۱۸۰ خانه از بس که به تاراج خرابی دارم ۱۷۶
- ۱۸۱ بدل از بس فروغِ جلوه یکتای او دارم ۱۷۷
- ۱۸۱ ز فیضِ سینه صافی آن قدر کردند تعمیرم ۱۷۸
- ۱۸۲ به عالم و حشتم پیداست از چاکِ گریانم ۱۷۹
- ۱۸۳ درین وادی چو سیل از اختراع عشق حیرانم ۱۸۰
- ۱۸۴ نه از قیدِ قفسِ دل تنگ و نی از دام، محزونم ۱۸۱
- ۱۸۴ خاموشم و آن عاشقِ معشوقِ نظیرم ۱۸۲
- ۱۸۵ ز آب دیده ریزد گر مصور رنگِ تمثالم ۱۸۳
- ۱۸۶ به رنگی امشب از سودای دیدار تو بیتابم ۱۸۴
- ۱۸۶ گل یک رنگی از بس در بهارِ جلوه اش چیدم ۱۸۵
- ۱۸۷ ز بزمش لختِ دل بر گوشه دستار می آیم ۱۸۶
- ۱۸۸ به یاد لعلِ میگون کسی از بس که مدهوشم ۱۸۷
- ۱۸۹ جمع کردم بیکسی ها، صاحبِ سامان شدم ۱۸۸
- ۱۸۹ شب که در بزم تو پروانه دیدار شدم ۱۸۹
- ۱۹۰ در ره نو خطی غبار شدم ۱۹۰



- ۱۹۱ شبی در خواب محو جلوۀ دیدار گر دیدم
- ۱۹۲ در دورِ تو جزا شك روان آب ندیدم
- ۱۹۳ یا داز شوخی آن نرگس فتان کردیم
- ۱۹۴ جامی از حیرت لبریز تمنا کردیم
- ۱۹۳ چمن آراست سیر گلشن کشمیر، در چشمم
- ۱۹۴ چو وحشی گشته ام از دیدن چشم
- ۱۹۴ شمعم که بهر گام ز خود دور نشینم
- ۱۹۵ هر گه ز کار دل، گرہ باز می کنم
- ۱۹۶ هر گه از جوش جنون عزم بیابان می کنم
- ۱۹۶ اگر گاهی ز احوال دل صد چاک می پرسم
- ۱۹۷ ایام جوانی رفت پیریست هم آغوشم
- ۱۹۸ نه همین سر کشد آن سرو خرامان از من
- ۲۰۰ چنان بالید سختیهای هجرانش کمین من
- ۲۰۱ چه سازد بادل پُر دُود چشم اشک بار من
- ۲۰۲ مرا امروز ظاهر می شود از اضطرار من
- ۲۰۲ چنان در صورت آرام محو اضطرار بم من
- ۲۰۳ تاشده عشق تو شاهی دل من
- ۲۰۴ به فکرِ شعرِ رنگین بس که می سوزد دماغ من
- ۲۰۴ جگرم آب شدای دل گهری پیدا کن
- ۲۰۵ صبح شد ساقی در میخانه ها را باز کن
- ۲۰۶ نوبهار آمد ز خود بیگانه می باید شدن
- ۲۰۷ کشته چشم نشان بایست نرگس کاشتن
- ۲۰۸ هر چند شیوه است به ماتم گریستن
- ۲۰۹ نرفت از خاطر من یاد چشم او پس از مُردن

- ۲۱۱ ای خوشاکبر یای درویشان ۲۱۵  
 ۲۱۲ کاشانه ساختم دل خود را برای تو ۲۱۶  
 ۲۱۳ حسرتی دارم که روزی بیگناه، از دست تو ۲۱۷  
 ۲۱۴ یارب کرمی کن، دل دانایم ده ۲۱۸  
 ۲۱۵ دیگر چه سر به سنگ زند تخت پاره ۲۱۹  
 ۲۱۷ کردیم نذر آمدنت جان تازه ۲۲۰  
 ۲۱۷ ای که باقامتِ مستانه بناز آمده ای ۲۲۱  
 ۲۱۸ ترا بر سرو گرداندند جادر گلشن ای قمری ۲۲۲  
 ۲۱۹ ای دل! شکارِ غمزه پنهان کیستی ۲۲۳  
 ۲۲۰ گریان چه بر مقابرِ احباب می روی ۲۲۴  
 ۲۱۱ برمن بی گناه يك نگاهی ۲۲۵  
 ۲۲۲ به امیدی که گردد صید الفت مهر خود کامی ۲۲۶  
 ۲۲۳ کیم من؟ لا اُبالی، رند بی باکی، می آشامی ۲۲۷  
 ۲۲۴ ز چشمم می گذشت آن شهسواری ۲۲۸  
 ۲۲۵ گهی وقت تکلم از زبان آن سخن چینی ۲۲۹  
 ۲۲۶ مکان نزهت آئینی، مکینِ اهل تمکینی ۲۳۰  
 ۲۲۷ خدا در وعده آن شوخ بخشد رنگ ایفای ۲۳۱  
 ۲۲۷ به گوشم می رسد از طایر دل سخت فریادی ۲۳۲  
 ۲۲۸ طلسم حیرتم همچون نگاه چشم قربانی ۲۳۳  
 ۲۲۸ بسی دلهای عالم، شاد کردی ۲۳۴  
 ۲۲۸ دلم درس طپیدن می کند مشق ۲۳۵  
 ۲۲۹ ○ رباعیات  
 ۲۳۵ ○ فردیات  
 ۲۳۷ ○ مثنوی در وصفِ قهوه